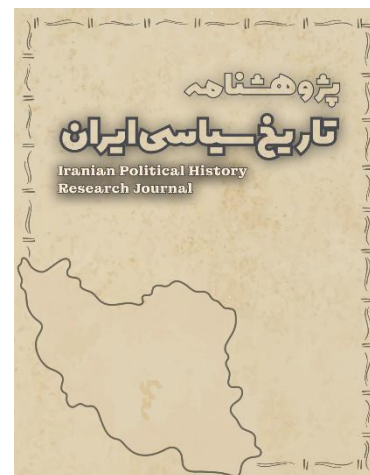


Exploring the Discourse of Justice in Nizam al-Mulk's Siyasatnama and Its Influence on Iranian Political Thought

1. Mohamadali Lotfi¹: Department of Political Science, University of Tabriz, Tabriz, Iran

2. Negar Jamali^{2*}: Department of Islamic History, University of Tabriz, Tabriz, Iran

*Corresponding Author's Email Address: negar.jamali88@gmail.com



Abstract:

This article explores the discourse of justice in Siyasatnama by Nizam al-Mulk and examines its influence on the trajectory of Iranian political thought. Employing a historical-critical discourse analysis framework and drawing on the theories of Fairclough, Laclau, and Mouffe, the study analyzes justice not as an abstract moral value, but as a discursive and ideological construct embedded within the language of the text. Findings indicate that Nizam al-Mulk formulates justice through its close association with concepts such as kingship, sharia, rationality, and bureaucratic order, positioning it as a fundamental mechanism for legitimizing royal authority and maintaining political stability. Although the justice presented appears ethical and religious, it primarily functions as a tool to reinforce hierarchical authority. The article further demonstrates how this discourse was reproduced and institutionalized in later centuries, notably in the works of Ghazzali, Qabus-Nama, and within the political ideologies of the Safavid and Qajar dynasties. While constitutionalists and modernist thinkers of the 20th century critiqued this model, certain aspects of the classical justice discourse have remained influential in contemporary Iranian political language. Ultimately, the article presents Siyasatnama as not merely a historical treatise but as a living discursive legacy that continues to shape the conceptual relationship between justice and authority in Iranian political culture.

Keywords: Justice, Nizam al-Mulk, Siyasatnama, Discourse Analysis, Iranian Political Thought, Kingship, Legitimacy, Power.

How to Cite: Lotfi, M., & Jamali, N. (2024). Exploring the Discourse of Justice in Nizam al-Mulk's Siyasatnama and Its Influence on Iranian Political Thought. Iranian Political History Research Journal, 2(2), 80-91.

Received: 25 April 2024

Revised: 01 June 2024

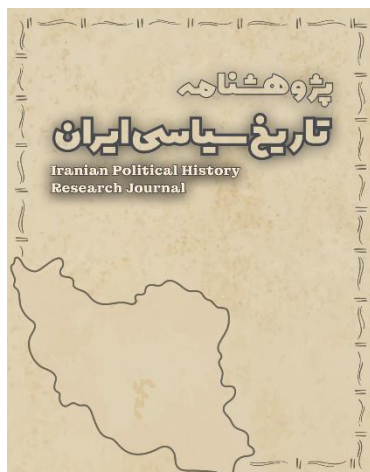
Accepted: 12 June 2024

Published: 21 June 2024



Copyright: © 2024 by the authors. Published under the terms and conditions of Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

واکاوی گفتمان عدالت در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک و تأثیر آن بر اندیشه سیاسی ایران



۱. محمدعلی لطفی^۱: گروه علوم سیاسی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

۲. نگار جمالی^۲: گروه تاریخ اسلام، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

*پست الکترونیک نویسنده مسئول: negar.jamali88@gmail.com

چکیده

مقاله حاضر به واکاوی گفتمان عدالت در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک و بررسی تأثیر آن بر سنت اندیشه سیاسی ایران اختصاص دارد. در این پژوهش با بهره‌گیری از رویکرد تحلیل گفتمان تاریخی-انتقادی و با استفاده از نظریه‌های فرکلاف، لاکلاو و موفه، تلاش شده است عدالت نه به عنوان مفهومی انتزاعی، بلکه به مثابه سازه‌ای گفتمانی و ایدئولوژیک در متن سیاست‌نامه تحلیل شود. یافته‌ها نشان می‌دهد که خواجه نظام‌الملک عدالت را در پیوندی تنگاتنگ با مفاهیمی چون سلطان، شرع، عقل و دیوان‌سالاری صورت‌بندی کرده و آن را ابزار مشروعیت‌بخشی به سلطنت و انتظام نظم سیاسی می‌داند. این عدالت، با آن‌که در ظاهر اخلاقی و دینی جلوه می‌کند، در عمل ابزاری برای تثبیت ساختار سلطنتی و تأمین توازن قدرت است. مقاله همچنین نشان می‌دهد که این گفتمان عدالت در سده‌های بعدی، از جمله در آثار غزالی، قابوس‌نامه، اندیشه سیاسی صفویان و قاجاریان، بازتولید و به گونه‌ای دیگر نهادینه شده است. نقدهای مشروطه‌خواهان و روشنفکران دوران مدرن، اگرچه در ظاهر با این گفتمان تضاد دارند، اما برخی مؤلفه‌های آن را همچنان در زبان سیاسی ایران حفظ کرده‌اند. در پایان، مقاله سیاست‌نامه را نه فقط یک اثر تاریخی بلکه میراثی زنده در تاریخ گفتمان سیاسی ایران می‌داند که تحلیل آن می‌تواند به درک ژرف‌تر نسبت عدالت و قدرت در فرهنگ سیاسی ایرانی یاری رساند.

کلیدواژگان: عدالت، خواجه نظام‌الملک، سیاست‌نامه، تحلیل گفتمان، اندیشه سیاسی ایران، سلطنت، مشروعیت، قدرت.

نحوه استناددهی: لطفی، محمدعلی، و جمالی، نگار. (۱۴۰۳). واکاوی گفتمان عدالت در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک و تأثیر آن بر اندیشه سیاسی ایران. پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران، ۲(۲)، ۸۰-۹۱.

تاریخ دریافت: ۶ اردیبهشت ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۱۲ خرداد ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۲۳ خرداد ۱۴۰۳

تاریخ انتشار: ۰۱ تیر ۱۴۰۳



مجاز و حق نشر: © ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

در سنت فکری و تاریخی ایران، مفهوم عدالت یکی از محوری‌ترین و تأثیرگذارترین مفاهیم در ساخت نظم سیاسی، مشروعیت‌بخشی به قدرت، و تنظیم رابطه میان حاکم و رعیت بوده است. از دوران ایران باستان گرفته تا عصر اسلامی، عدالت همواره در کانون توجه متفکران، حاکمان، و نویسندگان سیاسی قرار داشته و در هیئت‌های گوناگون اخلاقی، فقهی، فلسفی و عرفانی بازنمایی شده است. در تفکر ایرانی، عدالت نه صرفاً یک فضیلت اخلاقی، بلکه بنیانی برای حفظ کیان دولت، بقای سلطنت، و انسجام اجتماعی بوده است؛ چنان‌که در ادبیات سیاسی کلاسیک، بارها آمده است که «الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم». این تعبیر به‌خوبی نشان می‌دهد که عدالت، نه فقط در حوزه فردی بلکه در ساختارهای کلان سیاسی، جایگاهی بنیادین داشته است. با ورود اسلام و استقرار نظام خلافت، مفهوم عدالت نیز به‌گونه‌ای جدید بازتعریف شد و پیوندی میان آموزه‌های دینی، سنت‌های ایرانی، و نیازهای عملی حکومت‌داری پدید آمد که در نهایت به تولید گفتمان‌های ترکیبی چون «عدل سلطانی»، «عدل شرعی» و «عدل عقلی» انجامید (Madelung, ۱۹۹۷).

در میان متون سیاسی که در این سنت ترکیبی نگاشته شده‌اند، سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک جایگاه ممتاز و منحصر به فردی دارد. این اثر نه تنها یکی از قدیمی‌ترین رساله‌های سیاست‌نویسی در ایران اسلامی به‌شمار می‌رود، بلکه نقطه تلاقی اندیشه ایرانی-اسلامی در باب حکومت عادلانه، تدبیر امور، و تثبیت نظم سلطنتی نیز هست. خواجه نظام‌الملک طوسی، وزیر مقتدر سلاجقه، با نگارش سیاست‌نامه در اواخر قرن پنجم هجری، نه صرفاً یک متن آموزشی برای شاهزادگان نوپا عرضه می‌کند، بلکه یک برنامه سیاسی-اجتماعی نیز ارائه می‌دهد که در آن، عدالت به‌عنوان رکن مشروعیت سلطنت، ابزار بقای دولت، و عامل انتظام اجتماعی معرفی می‌شود (Lambton, ۱۹۸۰). سیاست‌نامه، بر خلاف بسیاری از متون نظری‌گرایانه، متنی عمیقاً عملی و تجربی است که از دل تجربه‌ی دیوان‌سالاری، شناخت سنت‌ها و آیین‌های حکمرانی، و درک دینامیک قدرت در بستر ایرانی-اسلامی برآمده است. به همین دلیل، مطالعه آن از منظر تحلیل گفتمان می‌تواند وجوه پنهان و دلالت‌های قدرت‌محور عدالت را آشکار سازد.

از آنجا که سیاست‌نامه به‌عنوان اثری کلاسیک، هم ریشه در سنت دیرپای ایرانی دارد و هم متأثر از آموزه‌های فقهی و اخلاقی اسلامی است، تحلیل آن از منظر گفتمان عدالت می‌تواند ما را با لایه‌های پنهان معنا، سازوکارهای مشروعیت‌بخشی، و نحوه بازنمایی نظم سیاسی در آن دوران آشنا کند. بسیاری از پژوهش‌های گذشته، سیاست‌نامه را صرفاً به‌مثابه یک اثر آموزشی یا تاریخی مطالعه کرده‌اند، بی‌آنکه به نقش زبانی و گفتمانی آن در شکل‌دهی به مفاهیم کلان اندیشه سیاسی توجه کافی داشته باشند (Nasr, ۲۰۰۶). در حالی که این متن با انتخاب واژگان خاص، چینش استدلال‌های هنجاری، و برجسته‌سازی کنش‌های عادلانه، در واقع گفتمانی قدرتمند را بازتولید می‌کند که در آن، عدالت نه یک فضیلت فردی، بلکه ابزار انسجام نظم سلطانی و پاسخ به بحران‌های مشروعیت است. این گفتمان، در دوره‌های بعدی نیز در آثار متفکرانی چون غزالی، ابن‌خلدون و حتی در متون متأخرتر چون قابوس‌نامه بازتاب یافت و پایه‌گذار سنتی شد که در آن «عدل سلطان» بر «حاکمیت قانون» مقدم بود (Althusser, ۲۰۰۱).

ضرورت تحلیل گفتمان عدالت در سیاست‌نامه، از این منظر نیز اهمیت دارد که این مفهوم در متن یادشده در تعارض و یا تقابل با مفاهیم دیگر، چون قدرت مطلقه، دین‌سالاری، و اطاعت مطلق رعیت شکل گرفته است. خواجه نظام‌الملک، در سیاست‌نامه، از مفاهیمی همچون تدبیر، انصاف، ظلم، فتنه، و صلاح نیز بهره می‌برد، که همگی در چارچوبی زبانی و معنایی، گفتمان عدالت را تقویت و در عین حال محدود می‌کنند. به بیان دیگر، عدالت در سیاست‌نامه نه یک مفهوم

انتزاعی و فرازمانی، بلکه یک سازه گفتمانی است که در بستر بحران‌های سیاسی، شورش‌های اجتماعی، و تهدیدهای داخلی و خارجی شکل گرفته و به مثابه ابزار سامان‌دهی قدرت و جامعه به کار گرفته شده است (Foucault, ۱۹۸۰). فهم دقیق این سازوکارها، تنها با رهیافت تحلیل گفتمان ممکن می‌شود، چرا که این رویکرد با تمرکز بر رابطه زبان، قدرت، و ایدئولوژی، امکان شناسایی سازوکارهای بازتولید سلطه، مشروعیت و مقاومت را در متون کلاسیک فراهم می‌سازد.

پرسش اصلی این پژوهش آن است که: گفتمان عدالت در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک چگونه بازنمایی شده و این بازنمایی چه تأثیری بر شکل‌گیری اندیشه سیاسی ایران در سده‌های بعدی گذاشته است؟ به‌طور خاص، این پژوهش در پی آن است تا پاسخ دهد که خواجه نظام‌الملک چگونه با بهره‌گیری از مفاهیم دینی، عقلی و تجربی، عدالت را به‌مثابه رکن اصلی مشروعیت سلطنت معرفی می‌کند و چگونه این گفتمان در ساختارهای اندیشه سیاسی بعدی ایران تداوم می‌یابد.

هدف اصلی پژوهش، نه صرفاً شناسایی و توصیف عناصر گفتمانی عدالت در سیاست‌نامه، بلکه تحلیل نحوه برساخت این عناصر در بستر زبانی، تاریخی و سیاسی اثر است. از این منظر، عدالت نه یک امر مطلق، بلکه یک میدان معنایی پیچیده و متعارض است که در آن، مفاهیم قدرت، دین، سلطنت، و نظم اجتماعی درهم تنیده شده‌اند.

این مقاله در پی آن است تا نشان دهد که چگونه سیاست‌نامه، با بازتولید گفتمان عدالت به‌مثابه عدالت سلطانی یا عدالت انتظام‌بخش، نقش مهمی در نهادینه‌سازی نوعی نظم اقتدارگرای عدالت‌محور در تاریخ ایران ایفا کرده است. از رهگذر تحلیل گفتمان این اثر، می‌توان به ریشه‌های فکری سنتی پی برد که در آن عدالت نه ابزار تحدید قدرت، بلکه ابزار تحکیم قدرت است؛ و این سنت در طول قرون، به‌ویژه در دوران صفوی و قاجار، در قالب گفتمان‌هایی چون «عدل شاهی» و «عدل الهی» تداوم یافت (Arjomand, ۱۹۸۴). از همین رو، تحلیل سیاست‌نامه از منظر گفتمان عدالت، تنها خوانشی تاریخی از یک متن کهن نیست، بلکه تلاشی است برای فهم لایه‌های عمیق‌تری از تاریخ سیاسی ایران؛ تاریخی که در آن عدالت، در عین آن‌که ارزشی والا تلقی شده، اغلب در خدمت نظم سلسله‌مراتبی و سلطه ساختارمند به کار گرفته شده است.

روش‌شناسی پژوهش

در این پژوهش، به منظور واکاوی گفتمان عدالت در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک و بررسی تأثیر آن بر اندیشه سیاسی ایران، از روش تحلیل گفتمان با رویکرد تاریخی-تفسیری استفاده شده است. تحلیل گفتمان در اینجا نه صرفاً به‌مثابه یک تکنیک زبانی، بلکه به‌مثابه یک روش بینارشته‌ای برای فهم ساختارهای معنایی قدرت، مشروعیت و عدالت در متون کلاسیک به کار رفته است. تحلیل گفتمان، امکان بررسی نحوه بازنمایی مفاهیم کلیدی و پیوند آن‌ها با ساختارهای اجتماعی و سیاسی زمانه را فراهم می‌سازد. در این مقاله، تحلیل گفتمان به‌منظور شناسایی الگوهای معنایی، شیوه‌های سازمان‌دهی نظم گفتار، و نظام‌های دلالتی در متن سیاست‌نامه به کار گرفته شده است. این روش به پژوهشگر اجازه می‌دهد که از دل ساختار زبانی متن، به گفتمان‌های مسلط، تضادهای درونی، و خاستگاه‌های تاریخی معنا دست یابد.

متن سیاست‌نامه، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین متون سیاسی-اداری کلاسیک در سنت ایرانی-اسلامی، از سوی خواجه نظام‌الملک در اواخر قرن پنجم هجری نگاشته شده است. این متن نه تنها به لحاظ محتوایی حائز اهمیت است، بلکه ساختار زبانی آن نیز از حیث کاربرد مفاهیم کلیدی همچون «عدل»، «سلطان»، «رعیت»، «قضا» و «تدبیر» حاوی لایه‌هایی از معنای سیاسی است که در بستر اجتماعی و تاریخی خاصی شکل گرفته‌اند. از آنجا که سیاست‌نامه دارای ساختاری

ترکیبی از گزارش تاریخی، نصیحت‌نامه و گفتمان مشروعیت‌سازی قدرت است، روش تحلیل گفتمان تاریخی در این پژوهش به‌ویژه کارآمد است. در این تحلیل، تأکید اصلی بر شناسایی گره‌های معنایی اصلی، زنجیره‌های هم‌نشینی مفهومی، و تضادهای گفتمانی‌ای است که حول مفهوم عدالت شکل گرفته‌اند.

روش تحلیل گفتمان به‌کار رفته در این پژوهش، از نظریه‌های فرکلاف و لاکلاو و موفه تأثیر پذیرفته است، اما با تطبیق بر بستر تاریخی و فرهنگی ایران دوره سلجوقی، بازتعریف شده است. این تطبیق از آن جهت ضروری بوده است که نظریه‌های معاصر تحلیل گفتمان عمدتاً در بستر جوامع مدرن غربی شکل گرفته‌اند، در حالی که سیاست‌نامه در فضایی از ترکیب سنت ایرانی، فقه اسلامی، و عقلانیت سیاسی عمل‌گرا نگاشته شده است. به همین سبب، در این پژوهش تلاش شده است تا با لحاظ کردن ویژگی‌های متنی و زمینه‌ای، گفتمان عدالت در سیاست‌نامه نه صرفاً بر اساس واژگان به‌کار رفته، بلکه از منظر نوع رابطه آن با قدرت، مشروعیت، نظم و عقلانیت سیاسی تحلیل شود. تحلیل در سه سطح صورت گرفته است: سطح واژگانی (بررسی واژگان کلیدی و کاربردهای آن‌ها)، سطح مفهومی (بررسی نحوه سازمان‌دهی معنایی مفاهیم) و سطح ایدئولوژیک (بررسی پیش‌فرض‌ها، تقابل‌های دوگانه، و مناسبات قدرت در متن).

منابع مورد استفاده در این پژوهش، شامل نسخه‌های معتبر سیاست‌نامه، ترجمه‌ها و شرح‌های فارسی و عربی آن، و نیز آثار پژوهشی معاصر در زمینه اندیشه سیاسی ایران و خواجه نظام‌الملک بوده‌اند. همچنین برای تحلیل بستر تاریخی و زمینه‌های تولید گفتمان عدالت در سیاست‌نامه، از منابع تاریخی دوره سلجوقی و مطالعات مربوط به نهادهای دیوان‌سالاری و قدرت سلطنتی در آن دوره استفاده شده است. این منابع به فهم بهتر جایگاه خواجه نظام‌الملک در ساختار قدرت، نوع رابطه او با سلاطین سلجوقی، و نیت‌مندی او در نگارش این اثر کمک کرده‌اند. انتخاب سیاست‌نامه به‌عنوان متن محوری پژوهش بر مبنای اهمیت تاریخی، تداوم تأثیرگذاری آن بر سنت سیاسی ایران، و تمرکز آن بر مفهوم عدالت بوده است؛ مفهومی که در اندیشه خواجه، هم‌زمان هم کارکرد اخلاقی دارد، هم کارکرد اجتماعی، و هم ابزاری برای انتظام و مشروعیت‌بخشی به قدرت سیاسی است.

چارچوب نظری

در این پژوهش، چارچوب مفهومی تحلیل گفتمان با تأکید بر رویکردی تاریخی-انتقادی و بر اساس نظریات اندیشمندانی چون نورمن فرکلاف (Norman Fairclough) و ارنستو لاکلاو و شنتال موفه (Ernesto Laclau & Chantal Mouffe) طراحی شده است. این چارچوب تحلیلی به ما اجازه می‌دهد تا مفهوم عدالت را نه صرفاً به‌عنوان واژه‌ای در متن، بلکه به‌عنوان گفتمانی ایدئولوژیک و تاریخی در نظر بگیریم که در بستر روابط قدرت، ساختارهای معنایی، و شرایط اجتماعی دوران شکل گرفته و بازتولید شده است. تحلیل گفتمان به‌مثابه روشی انتقادی، به دنبال آن است که فراتر از معنای سطحی واژگان، به مکانیسم‌های تولید معنا، مناسبات سلطه، و سازوکارهای مشروعیت‌بخشی در زبان و متن دست یابد (Fairclough, ۱۹۹۵). بر همین اساس، سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک را می‌توان نه صرفاً یک اثر ادبی یا آموزشی، بلکه به‌مثابه یک گفتمان مسلط در بستر سیاسی-اجتماعی ایران قرن پنجم هجری بررسی کرد که مفاهیم کلیدی آن—و به‌ویژه عدالت—نقش تعیین‌کننده‌ای در نظم‌بخشی به قدرت و مشروعیت‌سازی برای سلطنت ایفا کرده‌اند.

در نظریه فرکلاف، گفتمان به‌عنوان بازنمودی از جهان اجتماعی تلقی می‌شود که در سه سطح تحلیل می‌گردد: سطح متنی، سطح رابطه گفتمان با فرایندهای تولید و مصرف، و سطح رابطه گفتمان با زمینه اجتماعی و تاریخی. در سیاست‌نامه، این سه سطح به خوبی قابل پیاده‌سازی است: از تحلیل واژگان و سبک نوشتاری متن گرفته تا بررسی شرایط سیاسی دوران سلجوقی و نوع کارکرد گفتمانی عدالت در تثبیت نظم سیاسی. از سوی دیگر، رویکرد لاکلاو و موفه با تأکید

بر مفاهیم «گره‌های شناور»، «زنجیره‌های هم‌ارزی» و «نقاط تهی»، امکان تحلیل ژرف‌تری از پویایی‌های گفتمان عدالت در سیاست‌نامه را فراهم می‌کند. به‌عنوان مثال، عدالت در این متن، به‌مثابه یک نقطه تهی عمل می‌کند که دیگر مفاهیم چون «سلطان»، «شرع»، «قضا»، «ظلم» و «نظم» در اطراف آن سامان می‌یابند و مشروعیت معنایی می‌گیرند (Laclau & Mouffe, ۲۰۰۱). این نظریه به ما نشان می‌دهد که چگونه یک مفهوم مرکزی، می‌تواند بستری برای بازتولید ساختار سلطه فراهم سازد، بی‌آنکه این سلطه الزاماً به شیوه‌ای آشکار و خشن اعمال شود.

کاربرد تحلیل گفتمان در متونی چون سیاست‌نامه، مستلزم توجه به بینامتنیت، تاریخمندی زبان، و تأثیر ساختارهای قدرت در تولید معناست. گفتمان عدالت در این متن، نه صرفاً توصیفی از یک وضعیت آرمانی، بلکه بخشی از فرآیند بازتولید مشروعیت سلطنتی و ساختار طبقاتی جامعه است. از این منظر، سیاست‌نامه واجد نوعی «ایدئولوژی پنهان» است که عدالت را به‌مثابه ابزار انسجام اجتماعی و بقای نظام سلطنتی صورت‌بندی می‌کند. این موضوع، هنگامی آشکارتر می‌شود که بدانیم بسیاری از توصیه‌های خواجه نظام‌الملک در مورد عدالت، در واقع نوعی «مهندسی نظم» است که در آن عدالت به‌مثابه «نظم‌دهی عادلانه» به مناسبات سلطنت و رعیت تفسیر می‌شود، نه ضرورتاً به‌مثابه برابری حقوقی یا نفی سلطه.

برای درک بهتر نحوه بازنمایی عدالت در سیاست‌نامه، باید به معنای تاریخی و سنتی این مفهوم در بستر فرهنگ ایرانی-اسلامی پرداخت. عدالت، در سنت ایرانی پیش از اسلام، مفهومی بنیادین در ساخت نظم کیهانی و سیاسی تلقی می‌شد. در ادبیات زرتشتی، شاهی عادل به‌مثابه «فره ایزدی» معرفی می‌شود که نظم را در برابر آشوب برقرار می‌سازد و با «دروغ» — که معادل بی‌نظمی و ظلم است — می‌جنگد (Boyce, ۲۰۰۱). در اندیشه ساسانی، عدالت بخشی از دیالکتیک سلطنت و فره ایزدی بود و در این سنت، عدالت بیش از آنکه به معنای حقوق فردی باشد، به معنای انتظام جامعه در چارچوب سلسله‌مراتب قدرت بود. این تصور از عدالت، در بسیاری از متون دوره اسلامی نیز تداوم یافت و در سیاست‌نامه نیز به‌روشنی بازتاب یافته است.

با ورود اسلام، مفهوم عدالت وارد قلمرویی جدید شد و ترکیبی از مفاهیم قرآنی، فقهی، و عرفی شکل گرفت. در قرآن، عدالت (قسط و عدل) به‌مثابه یکی از اهداف اصلی بعثت انبیا معرفی شده و توصیه به رعایت انصاف، عدالت در داوری، و پرهیز از ظلم در آیات متعددی آمده است. در فقه اسلامی، عدالت بیشتر به‌عنوان صفتی اخلاقی و شرط لازم برای قضاوت، امامت نماز، و اجرای حدود در نظر گرفته شده است. متکلمان و فلاسفه اسلامی، از جمله فارابی، ابن‌سینا و خواجه نصیرالدین طوسی، نیز به‌نوبه خود عدالت را در قالب نظام مطلوب سیاسی و فضیلت اخلاقی در فرد و جامعه بررسی کرده‌اند (Nasr, ۲۰۰۶). در این میان، فارابی با تأثیر از فلسفه افلاطونی، عدالت را حاصل هماهنگی قوای سه‌گانه در نفس و اجتماع می‌دانست و ابن‌سینا نیز با پیوند دادن عدالت به عقل و تدبیر، آن را شرط پایداری نظام سیاسی تلقی می‌کرد (Rosenthal, ۱۹۵۸).

در سنت ایرانی-اسلامی، عدالت نه صرفاً مفهومی اخلاقی یا فلسفی، بلکه یک سازوکار مشروعیت‌بخش نیز بوده است. سلطان عادل، کسی است که مشروعیت خود را نه از طریق خون سلطنتی، بلکه از طریق اقامه عدل کسب می‌کند. این دیدگاه، به‌ویژه در متونی چون سیاست‌نامه، قابوس‌نامه، و نصیحه‌الملوک، به‌وضوح دیده می‌شود. در این آثار، عدالت نقش میانجی میان سلطان و رعیت را ایفا می‌کند و همزمان با تثبیت اقتدار سلطنت، از شورش‌های اجتماعی نیز جلوگیری می‌نماید. عدالت در این متون، بیشتر به‌معنای «وضع هر چیز در جای خود» و «پاداش نیکوکار و تنبیه بدکار» است و کمتر با مفاهیمی چون برابری، مشارکت سیاسی یا حقوق شهروندی پیوند دارد (Lambton, ۱۹۸۰).

خواجه نظام‌الملک در سیاست‌نامه، مفهوم عدالت را در تقابل با ظلم تعریف می‌کند و آن را همچون رکن بقای ملک معرفی می‌نماید. او به تکرار از ضرورت رفتار عادلانه پادشاه، استقرار دیوان مظالم، گوش فرادادن به شکایات رعیت، و تأکید بر دوری از خویشاوندسالاری سخن می‌گوید. با این حال، عدالت او نه از سر نقد سلطنت، بلکه در راستای تحکیم آن است. به عبارت دیگر، عدالت در سیاست‌نامه، ابزاری برای جلوگیری از فروپاشی ساختار سلطنت است؛ نوعی عقلانیت حکمرانی است که در آن، عدالت به معنای کارکردی و ابزاری به کار می‌رود. این نگاه در نظریه‌های معاصر گفتمان، معادل با آن چیزی است که به آن «تثبیت ایدئولوژیک معنا» می‌گویند: زمانی که یک مفهوم اخلاقی چون عدالت، در خدمت حفظ نظم موجود به کار گرفته می‌شود (Žižek, ۲۰۰۸).

در نهایت، می‌توان گفت که در چارچوب مفهومی این پژوهش، عدالت نه یک مقوله انتزاعی یا مطلق، بلکه برساخته‌ای گفتمانی است که در بستر خاص تاریخی، اجتماعی و زبانی سیاست‌نامه بازتولید شده است. تحلیل این گفتمان، بر اساس نظریات فرکلاف و لاکلاو-موفه، امکان فهم بهتر نقش زبان در تولید نظم سیاسی، و چگونگی بازنمایی عدالت به عنوان ابزاری برای استمرار سلطنت را فراهم می‌سازد. از طریق این چارچوب، پژوهش حاضر تلاش می‌کند نشان دهد که چگونه گفتمان عدالت در سیاست‌نامه، ضمن تکیه بر سنت‌های ایرانی-اسلامی، واجد عقلانیتی است که قدرت را نه محدود، بلکه تثبیت می‌کند.

تحلیل گفتمان عدالت در سیاست‌نامه

در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک، عدالت مفهومی مرکزی و بنیادین است که به گونه‌ای کاملاً نظام‌مند در ساختار سیاسی و زبان قدرت بازنمایی شده و از رهگذر آن، نظم عقلانی، الهی و اجتماعی برای استمرار سلطنت و جلوگیری از فروپاشی نظم اجتماعی طراحی شده است. خواجه نظام‌الملک، وزیر پرنفوذ دوران سلجوقی، در متنی که بیش از یک هزاره است محل رجوع حاکمان، متفکران و سیاست‌ورزان بوده، عدالت را نه در قالب مفهومی انتزاعی یا صرفاً اخلاقی، بلکه در جایگاه یکی از ارکان بنیادین قدرت سیاسی عرضه می‌کند. از منظر او، ساخت سلطنت بدون عدالت نه تنها ناپایدار بلکه ذاتاً بی‌مشروعیت است. وی در فرازهای گوناگون سیاست‌نامه تأکید می‌کند که «پادشاه بی‌عدل چون بدنی بی‌جان است» و یا «سلطان با ظلم زود هلاک شود». این تأکید نشان می‌دهد که عدالت، نه تنها یک فضیلت حاکم بلکه سازوکار اصلی تداوم حکومت و حفظ ساختار اجتماعی است (Lambton, ۱۹۸۰).

در اندیشه خواجه، عدالت به مثابه ابزاری بنیادین برای مشروعیت‌بخشی به سلطنت عمل می‌کند. به باور او، پادشاهی که عدل را در دل جامعه می‌نشانند، نه تنها از جانب مردم بلکه از جانب خداوند نیز مشروع شمرده می‌شود. خواجه بر این باور است که قدرت، امری الهی است و در صورتی استمرار می‌یابد که با عدل و انصاف همراه باشد. این نگاه تلفیقی از مفاهیم سیاسی ایرانی پیش از اسلام، همچون فره ایزدی، با آموزه‌های اسلامی است که در آن، عدل رکن اساسی خلافت و سلطنت شمرده می‌شود (Crone, ۲۰۰۴). خواجه در سیاست‌نامه به صراحت اشاره می‌کند که خداوند سلطنت را برای اقامه عدل بر زمین قرار داده و پادشاه، خلیفه خدا بر زمین است که مسئولیت او، نه اعمال قدرت مطلق بلکه اجرای عدل است. این معنا هم ریشه در اندیشه شیعی دارد که عدالت را ویژگی امام معصوم می‌داند و هم برگرفته از سنت فقهی اهل سنت که سلطنت را در خدمت مصالح عمومی تعریف می‌کند (Madelung, ۱۹۹۷).

در نظام فکری خواجه، عدالت تنها با ابزار عقلانی قابل اقامه نیست، بلکه رابطه‌ای تنگاتنگ با شرع و عرف نیز دارد. او در تحلیل ساخت قدرت، بر این نکته پای می‌فشارد که عقل، در کنار شریعت و آیین، می‌تواند ساختاری ایجاد کند که عدالت در آن تحقق یابد. اما این عقل، نه عقل مستقل مدرن، بلکه عقل عمل‌گرای حاکم است که باید منافع حکومت، امنیت جامعه، و ثبات نهادها را تأمین کند. به تعبیر دیگر، خواجه عقل را در خدمت تدبیر می‌بیند و تدبیر را مقدمه عدالت

پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران

می‌داند. اما این عقل، در خلا عمل نمی‌کند بلکه همواره تحت قیدهای شرعی و عرفی قرار دارد. او در بسیاری از مواضع، سنت‌های نیاکان، احکام فقهی، و مشورت با علما و قضات را بخشی از راه عدالت‌ورزی معرفی می‌کند. به عبارتی دیگر، عدالت در اندیشه خواجه حاصل مثلث عقل، شرع و عرف است و مشروعیت حاکم هنگامی محقق می‌شود که این سه عنصر در هماهنگی کامل به کار گرفته شوند (Nasr, ۲۰۰۶).

نقش نهاد دین در سیاست‌نامه نیز بسیار برجسته است. خواجه نظام‌الملک بر ضرورت توجه پادشاه به دین و علما تأکید دارد و بر این باور است که دینداری سلطان یکی از مهم‌ترین منابع مشروعیت اوست. وی در سیاست‌نامه آورده است که پادشاه باید در نماز و زکات پیش‌قدم باشد و خود را خادم دین بداند، چرا که دین حافظ ملک است و ملک حافظ دین. این رابطه دوطرفه دین و سیاست، از منظر خواجه نه تنها در جهت ثبات سیاسی بلکه در راستای عدالت اجتماعی نیز ضروری است. او نهاد قضا را نیز یکی از ابزارهای تحقق عدالت معرفی می‌کند و توصیه‌های مکرری درباره نظارت بر عملکرد قضات، پرهیز از فساد، و تضمین بی‌طرفی آنان ارائه می‌دهد. قاضی، در نظر خواجه، باید هم از دانش فقهی برخوردار باشد و هم از سلامت نفس، چرا که هرگونه انحراف در قضاوت، به بی‌عدالتی و در نهایت فروپاشی نظام می‌انجامد (Rosenthal, ۱۹۵۸).

از سوی دیگر، خواجه نظام‌الملک بر نقش دیوان‌سالاری عادلانه در تحقق عدالت تأکید زیادی دارد. او بر اهمیت گزینش کارگزاران شایسته، بررسی احوال آنان، و نظارت مستقیم پادشاه بر عملکرد دیوان‌ها اشاره می‌کند. در دیدگاه او، دیوان‌ها ابزار اعمال عدالتند، نه صرفاً سازوکارهای اداری. زمانی که کارگزاران فاسد شوند و پادشاه نسبت به آن بی‌توجه بماند، عدالت از میان می‌رود و سلطنت متزلزل می‌شود. بدین‌سان، دیوان‌سالاری کارآمد و پاک‌دست، در نظر خواجه، مکملی برای عدالت سلطانی است. او بارها تأکید می‌کند که سلطان باید از شکایات مردم آگاه باشد و دیوان مظالم برپا کند تا مردم بتوانند بدون واسطه دادخواهی کنند. این نگرش، اگرچه ممکن است در ظاهر نشانه‌ای از مشارکت مردم در نظم سیاسی باشد، اما در واقع تلاشی برای بازتولید گفتمان اقتدارگرایی عدالت‌محور است که در آن، سلطان هم دادر است و هم داور نهایی (Crone, ۲۰۰۴).

گفتمان عدالت در سیاست‌نامه به‌طور بنیادین در تقابل با گفتمان استبداد قرار می‌گیرد، اما نه از منظر نفی سلطه، بلکه به‌عنوان سامان‌دهی مشروع سلطه. خواجه نظام‌الملک استبداد را مذموم می‌داند، اما راه حل مقابله با آن را در نظارت عقلانی، اخلاقی و دینی بر سلطان می‌جوید، نه در تحدید ساختار سلطنت. به عبارتی، عدل سلطانی در این متن به‌مثابه «خودتنظیمی اقتدار» تصویر می‌شود؛ اقتداری که اگرچه مطلق است، اما با التزام به عدل، نظم، دین، و مصلحت عمومی، مشروعیت می‌یابد. در اینجا عدالت نه معادل مشارکت سیاسی یا آزادی مدنی، بلکه توازن درون‌ساختاری سلطنت است که در آن، حاکم با رعایت انصاف، رضایت نسبی رعیت را حفظ می‌کند و از شورش جلوگیری می‌نماید. این نوع نگاه، مشابه آن چیزی است که در نظریه‌های گفتمانی، به‌عنوان «بازتولید گفتمان سلطه از طریق هژمونی» شناخته می‌شود؛ یعنی هنگامی که مفاهیمی چون عدالت، ابزار قوام‌بخشی به نظم سلسله‌مراتبی سلطنت می‌شوند (Laclau & Mouffe, ۲۰۰۱).

از این منظر، سیاست‌نامه واجد یک گفتمان عدالت‌اقتدارگراست که در آن، عدالت به‌مثابه نیروی انتظام‌بخش، انسجام اجتماعی، و تداوم سلطنت به کار می‌رود. این گفتمان، با آنکه با مظاهر استبداد مقابله می‌کند، اما ساختار سلسله‌مراتبی قدرت را نه تنها حفظ می‌کند بلکه آن را مشروع جلوه می‌دهد. در این گفتمان، عدالت نه امری برای برابری ساختاری، بلکه نظامی برای توازن بین بالا و پایین، سلطان و رعیت، کارگزار و مردم است. به عبارتی، گفتمان عدالت در سیاست‌نامه به جای آنکه تلاشی برای دموکراتیزه کردن قدرت باشد، تلاشی است برای اخلاقی کردن اقتدار، عقلانی کردن سلطه، و دینی کردن نظم سیاسی. به همین دلیل، تأثیر این گفتمان تا قرون متمادی در تاریخ اندیشه سیاسی ایران باقی مانده و در دوره‌های بعد نیز به اشکال گوناگون بازتولید شده است (Arjomand, ۱۹۸۴).

در نتیجه، تحلیل گفتمان عدالت در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک نشان می‌دهد که این متن کلاسیک، علی‌رغم تأکید بر عدالت، در عمل گفتمانی است که اقتدار سلطنت را نه تنها به رسمیت می‌شناسد، بلکه آن را در لفافه‌ای از عقلانیت، دیانت و اخلاق، مشروعیت می‌بخشد. عدالت در این متن، مفهومی تهی نیست، اما به شدت مشروط، کنترل‌شده، و در خدمت تثبیت قدرت است. این ویژگی، سیاست‌نامه را به یکی از مهم‌ترین متون در تکوین گفتمان اقتدارگرایی عدالت‌محور در ایران تبدیل کرده است؛ گفتمانی که همچنان در لایه‌های پنهان ساختار سیاسی ایران معاصر نیز قابل ردیابی است.

بازتاب گفتمان عدالت سیاست‌نامه در اندیشه سیاسی ایران پس از آن

گفتمان عدالت که در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک صورت‌بندی شده بود، نه تنها محدود به قرن پنجم هجری باقی نماند، بلکه در سده‌های بعدی، به‌ویژه در سنت سیاسی ایران، به صورت گسترده‌ای بازتولید، اقتباس، و در مواردی دگرگون شد. این گفتمان، با تکیه بر مفهوم «عدل سلطان» و پیوند میان قدرت مشروع و اجرای عدالت، بستری فراهم ساخت که در آن، سلطنت همواره در نسبت با عدالت سنجیده می‌شد، هرچند عدالت در اغلب موارد به معنای انتظام اجتماعی و حفظ مراتب قدرت تعبیر می‌گردید. استمرار این گفتمان را می‌توان در بسیاری از متون اندرزنامه‌ای، آیین‌نامه‌های حکومتی، و حتی ادبیات دینی و فقهی سده‌های بعد مشاهده کرد، به‌ویژه در آثاری همچون قابوس‌نامه، نصیحه‌الملوک غزالی، و حتی رسائل متأخر دوره صفوی و قاجاری.

در قابوس‌نامه کیکاووس بن اسکندر زیاری که در قرن پنجم هجری نگاشته شده، عدالت به مثابه یک وظیفه اخلاقی پادشاه و در عین حال ابزار سامان‌دهی جامعه معرفی می‌شود. اگرچه این اثر نسبت به سیاست‌نامه کمتر سیاسی و بیشتر اخلاقی-تربیتی است، اما همچنان ایده عدالت را در پیوند با رفتار شخصی پادشاه، قضاوت بی‌طرفانه، و پرهیز از ظلم بازنمایی می‌کند. کیکاووس بر این باور است که پادشاه نباید در داوری جانب‌دار باشد و باید بر مدار انصاف حرکت کند، چرا که بقای حکومت به داد و انصاف بستگی دارد. این دیدگاه از لحاظ ساختاری با اندیشه خواجه نظام‌الملک قرابت دارد، اما فاقد آن چارچوب گفتمانی منسجمی است که خواجه در سیاست‌نامه بنا نهاده بود (Minorsky, ۱۹۵۱).

غزالی نیز در نصیحه‌الملوک، اثری که گاه آن را متأثر از سیاست‌نامه دانسته‌اند، تصویری از عدالت ارائه می‌دهد که آمیخته با آموزه‌های دینی و اخلاقی است. عدالت نزد غزالی نه تنها عامل بقای حکومت، بلکه نشانه‌ای از تقوای سلطان و رضای الهی است. غزالی، برخلاف خواجه که به ساختارهای دیوانی و سیاسی تأکید دارد، عدالت را بیشتر در سطح فردی و درونی پادشاه تحلیل می‌کند. او سلطان را مأمور اجرای احکام شریعت می‌داند و عدالت را هم‌راستا با رعایت حدود الهی معرفی می‌کند. در این‌جا، عدالت واجد بُعدی دینی-عرفانی است که از سنت‌های تصوف نیز الهام گرفته و با عدالت عقلانی خواجه تفاوت دارد، اما در نهایت هر دو بر یک اصل مشترک تأکید دارند: «پادشاهی بدون عدالت پایدار نمی‌ماند» (Ghazzālī, ۱۹۶۴).

در دوره صفوی، مفهوم عدالت دچار تحولاتی بنیادین شد، اما همچنان در چهارچوب گفتمان سلطنت و مشروعیت باقی ماند. صفویان، با تأسیس دولتی شیعی بر مبنای ولایت فقیه و نسب علوی، عدالت را از سطح رفتاری سلطان به سطح اعتقادی ارتقا دادند. در این دوره، «عدل شاهی» همزمان دینی و سیاسی شد، چرا که شاه صفوی، هم ولی امر دینی بود و هم سلطان دنیوی. این پیوند، باعث شد که عدالت نه تنها وظیفه سلطان بلکه وجهه‌ای الهی بیابد و هرگونه نقد به سلطنت، معادل مخالفت با عدل الهی تلقی گردد (Newman, ۲۰۰۶). در متون سیاسی صفوی همچون «دستورالملوک» یا «فتاوی فقهای صفوی»، عدالت به گونه‌ای

توصیف می‌شود که در آن سلطان تجسم عینی عدل خداوند بر زمین است. این بازنمایی، بر پیوستگی قدرت و معنویت دلالت دارد که ریشه در اندیشه خواجه نیز داشته، اما اکنون در بستری دینی-ایدئولوژیک نهادینه شده است.

در دوران قاجار نیز مفهوم «عدل شاهی» همچنان فعال باقی ماند، اما در بستر جدیدی از چالش‌های درونی و تهدیدات بیرونی، رنگی از مدرنیته به خود گرفت. از اواسط قرن سیزدهم هجری، با افزایش آگاهی نخبگان از اندیشه‌های سیاسی غربی، عدالت به یکی از مضامین محوری گفتمان اصلاح‌طلبی و تجددگرایی تبدیل شد. در آثار روشنفکرانی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا ملک‌خان و سید جمال‌الدین اسدآبادی، مفهوم عدالت به تدریج از حوزه سلطنت فردی خارج شده و به سمت عدالت قانونی، توازن قوا، و مشارکت عمومی سوق داده شد. این چرخش، به‌ویژه در دوران مشروطه، به اوج خود رسید؛ زمانی که عدالت نه تنها در معنای کلاسیک، بلکه در معنای مدرن آن—یعنی عدالت اجتماعی، حقوق برابر، و پاسخگویی حاکم به قانون—مطرح شد (Afary, ۱۹۹۶).

در انقلاب مشروطه، گفتمان عدالت سنتی به شدت مورد نقد قرار گرفت. در حالی که برخی مشروطه‌خواهان همچنان از عدالت به مثابه خصلت سلطان نیک‌نهاد سخن می‌گفتند، گروهی دیگر، عدالت را در قانون و نهادهای انتخابی جستجو می‌کردند. این تضاد در مفهوم عدالت، محصول جدال میان گفتمان سنتی سیاست‌نامه‌ای و گفتمان نوین قانون‌مداری بود. روشنفکران مشروطه، به‌ویژه در مطبوعات آن دوره، بارها تأکید کردند که عدل شاهی بدون نهاد قانون‌گذار و مجلس، مفهومی توخالی است. آن‌ها همچنین ساختار سلطنت مطلقه را عامل اصلی بی‌عدالتی و عقب‌ماندگی ایران می‌دانستند. بدین ترتیب، عدالت از یک فضیلت اخلاقی-سیاسی سلطان، به یک حق شهروندی و مکانیزم نهادی تبدیل شد (Bayat, ۱۹۹۱).

با این حال، ردپای گفتمان سیاست‌نامه‌ای عدالت، حتی پس از مشروطه نیز در برخی سطوح باقی ماند. در بسیاری از نوشته‌های بعدی، از جمله در سخنان برخی رهبران سیاسی دوره پهلوی و حتی در بعضی متون رسمی جمهوری اسلامی، نوعی گرایش به بازتولید عدالت در قالب نظم سلسله‌مراتبی و اقتدارگرا مشاهده می‌شود. در این متون، عدالت همچنان به عنوان ابزار مشروعیت‌بخشی قدرت مرکزی مطرح است، و ساختارهای عمودی قدرت، به جای مشارکت عمومی، اصل قلمداد می‌شود. این استمرار نشان می‌دهد که گفتمان عدالت سیاست‌نامه، علی‌رغم نقدها و چالش‌های مدرن، هنوز در حافظه سیاسی و زبان قدرت ایران حضور فعالی دارد؛ گفتمانی که عدالت را نه در نفی سلطه، بلکه در نظم‌بخشی به آن جست‌وجو می‌کند (Chehabi, ۲۰۰۶).

بنابراین، می‌توان گفت گفتمان عدالت در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک، از طریق بازتولید در متون اندرزنامه‌ای، فلسفی و فقهی بعدی، در شکل‌گیری و تداوم سنت سیاسی ایران تأثیری عمیق و گسترده گذاشته است. اگرچه در دوره‌های بعدی، این گفتمان دچار تغییراتی مفهومی، ارزشی و نهادی شد، اما چارچوب کلی آن—که عدالت را در نسبت با سلطنت، نظم، و مشروعیت تعریف می‌کرد—در بیشتر سده‌های تاریخ ایران حفظ شد. نقدهای نوگرایانه دوران مشروطه و پس از آن نیز، اگرچه در ظاهر عدالت را به قلمرو قانون، حقوق و مشارکت سیاسی منتقل کردند، اما همچنان در گفتمان‌های رسمی، رد پای عدالت به مثابه خصیصه حاکم عادل پابرجاست. از این منظر، سیاست‌نامه نه فقط یک متن کلاسیک کهن، بلکه سرچشمه یک سنت دیرپای گفتمانی در سیاست ایرانی است که همواره میان عدالت و سلطه، تعادل یا تنش برقرار کرده است.

بحث و نتیجه‌گیری

تحلیل گفتمان عدالت در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک نشان داد که این متن کلاسیک، بیش از آنکه صرفاً اثری تعلیمی برای شاهزادگان و حکمرانان باشد، سندی پیچیده و چندلایه از بازنمایی قدرت، نظم، مشروعیت و عدالت در سنت فکری ایرانی-اسلامی است. در این اثر، عدالت در مرکز منظومه معنایی قرار دارد که عناصر دیگری چون سلطان، دیوان، دین، شرع، قضا و تدبیر، همگی حول آن سامان یافته‌اند. عدالت در این گفتمان، مفهومی است درهم‌تنیده با سازوکارهای سلطه، ابزاری برای انتظام‌بخشی و مشروعیت‌دهی به سلطنت، و وسیله‌ای برای برقراری تعادل میان قدرت حاکم و جامعه‌ای که در چارچوب آن تابعیت تعریف می‌شود. خواجه نظام‌الملک با مهارتی بی‌نظیر، عدالت را در قالب شبکه‌ای از مفاهیم دینی، اخلاقی، عرفی و عقلانی تعریف می‌کند که در نهایت به تثبیت نظم سلسله‌مراتبی جامعه و اقتدار سلطنت می‌انجامد (Lambton, ۱۹۸۰).

دست‌آورد دیگر این پژوهش آن است که نشان می‌دهد چگونه این گفتمان عدالت در دوره‌های بعدی تاریخ ایران، از صفویان تا قاجاریان و حتی تا آستانه مشروطه، با تغییراتی شکلی و محتوایی بازتولید شده و در هویت سیاسی ایرانی رسوب کرده است. مفهوم «عدل شاهی» که در آثار صفویان و قاجار به وفور دیده می‌شود، درواقع ادامه منطقی همان گفتمان خواجه نظام‌الملک است که عدالت را نه در قالب مفهومی مردم‌سالارانه یا قانون‌مدارانه، بلکه در چهارچوب اخلاق سلطانی، تقوای دینی، و دیوان‌سالاری منضبط بازنمایی می‌کرد. اگرچه در دوران مشروطه با چرخش به سوی مفهوم عدالت قانونی و نهادینه‌شده مواجه بودیم، اما تحلیل‌ها نشان می‌دهد که رگه‌هایی از گفتمان سنتی همچنان در لایه‌های زبانی و نهادهای حکومتی باقی ماندند (Afary, ۱۹۹۶). از این منظر، سیاست‌نامه صرفاً یک متن تاریخی نیست، بلکه میراثی زنده و تأثیرگذار در ساختار مفهومی سیاست در ایران است.

از منظر انتقادی و با تکیه بر رویکردهای معاصر تحلیل گفتمان، می‌توان گفت که گفتمان عدالت در سیاست‌نامه، علی‌رغم ظاهر اخلاقی و دینی آن، در عمل با اهداف تثبیت سلطه سلطنتی و جلوگیری از نارضایتی‌های اجتماعی تنظیم شده است. عدالت، آن‌گونه که خواجه تصویر می‌کند، همواره درون ساختار قدرت تعریف می‌شود و هرگز از آن فراتر نمی‌رود. عدالت ابزاری است برای حفظ هژمونی سلطنت، نه برای بازتعریف رابطه قدرت و مردم. این رویکرد، آن‌گونه که نظریه‌پردازانی چون فرکلاف و لاکلاو و موفه مطرح کرده‌اند، نوعی از «تثبیت گفتمان مسلط» است که در آن معناهای بدیل از پیش خشی یا طرد شده‌اند (Fairclough, ۱۹۹۵; Laclau & Mouffe, ۲۰۰۱). بدین ترتیب، عدالت به جای آن‌که نیرویی برای دگرگونی ساختار باشد، ابزاری می‌شود برای تداوم و اخلاقی‌سازی آن.

با وجود این نقدها، نمی‌توان از ارزش تاریخی و نظری سیاست‌نامه در شکل‌گیری و استمرار سنت سیاسی ایران چشم‌پوشی کرد. این متن، نه تنها گفتمانی مؤثر در دوران سلجوقی خلق کرد، بلکه الگوی ذهنی و زبانی‌ای فراهم ساخت که در دوران‌های بعدی نیز در مواجهه با بحران‌های مشروعیت، امنیت و عدالت، به عنوان مرجع بازگشت مورد استفاده قرار گرفت. به عبارتی، خواجه نظام‌الملک با سیاست‌نامه‌اش زبان سیاست را در ایران قاعده‌مند ساخت و با پیوند میان عدالت و قدرت، شیوه‌ای خاص از اندیشیدن درباره دولت، سلطنت و جامعه را بنا نهاد که هنوز در گفتار رسمی، فرهنگ سیاسی و حتی نظام حقوقی ایران بازتاب دارد (Chehabi, ۲۰۰۶).

پژوهش حاضر، بر آن بود تا با بهره‌گیری از چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی و نظریه‌های معاصر زبان و قدرت، خوانشی جدید از متنی کلاسیک ارائه دهد. این خوانش، در عین وفاداری به زمینه تاریخی، تلاش کرد تا گفتمان عدالت را نه به عنوان امری بدیهی، بلکه به عنوان سازه‌ای تاریخی، ایدئولوژیک و اقتدارمحور تحلیل کند. در پرتو این تحلیل، پیشنهاد می‌شود که پژوهش‌های آینده، سایر متون کلاسیک سیاسی ایران—همچون قابوس‌نامه، سیرالملوک، نصیحة‌الملوک و حتی

برخی متون صوفیانه—را نیز از منظر گفتمان عدالت و نسبت آن با قدرت بررسی کنند. همچنین مقایسه تطبیقی میان گفتمان عدالت در ایران با متون سیاسی مشابه در تمدن‌های اسلامی و غیر اسلامی، می‌تواند افق‌های تازه‌ای در فهم سیاست سنتی در شرق اسلامی بگشاید. تحلیل نقش زبان در بازتولید نظم سیاسی، نه فقط به فهم بهتر گذشته، بلکه به درک انتقادی‌تری از حال و مسیرهای ممکن آینده نیز یاری می‌رساند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در طی مراحل این پژوهش به ما یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌گردد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

موازن اخلاقی

در انجام این پژوهش تمامی موازن و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

References

- Althusser, L. (2001). *Lenin and Philosophy and Other Essays*. New York: Monthly Review Press.
- Arjomand, S. A. (1984). *The Shadow of God and the Hidden Imam: Religion, Political Order, and Societal Change in Shi'ite Iran from the Beginning to 1890*. Chicago: University of Chicago Press.
- Foucault, M. (1980). *Power/Knowledge: Selected Interviews and Other Writings, 1972–1977*. New York: Pantheon.
- Lambton, A. K. S. (1980). *State and Government in Medieval Islam: An Introduction to the Study of Islamic Political Theory: The Jurists*. Oxford: Oxford University Press.
- Madelung, W. (1997). *The Succession to Muhammad: A Study of the Early Caliphate*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Nasr, S. H. (2006). *Islamic Science: An Illustrated Study*. Chicago: World Wisdom, Inc.